

## واژه تقوی

ستایش خداوندی را سزااست که به ما نعمت وجود ارزانی داشت، و نور علم را فراراه هدایت قرار داد، و مقصد را کمال و تعالی، و وسیله را تقوی، و ملاکها و معیارهای برتری را نیز بر آن استوار ساخت<sup>۱</sup>.

درود بر پیامبرش، پیامبر رحمت باد که با ذره ذره وجودش این راه پر پیچ و خم را در حدّ اعلاّی ممکن طی کرد، و با گفتار و کردارش راهها را هموار ساخت و از صعوبت آن کاهید، تا این امت بتواند به سادگی و سهولت، به درجات تقوی نائل و به سعادت دو جهان فائز گردد.

اما بعد، از دیرباز دورنمای کلمه «تقوی» و آثار آن و معیارها و راههای رسیدن به آن در کلام خدا و پیامبر و ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - و اقسام تقوی در ذهنم خطور می کرد و مرا بر آن داشت که آنچه را در این مقوله می یابم در صفحاتی مسطور سازم، تا هم خود به آنچه فهمیده ام، باز نگرم و هم به دیگران باز گویم تا از ذهنها مستور نشود و به فضل الهی مقدمه ای برای هدایت مان قرار گیرد، چه آن که بین علم و عمل فاصله ای بسیار است، خاصه آن که وسیله را هم نیافته باشیم.

اما برایم بدیهی بود که «تقوی» گرچه کلمه ای است آسان، و به سادگی بر زبان هر کس جاری می گردد، ولی خود کتابی مفصل است به گستردگی تمام معارف و وظایف، بلکه به پهنای تمام پندارها و گفتارها و کردارهای آنان که ره به سوی معبود یافته اند و توفیق عمل برایشان فراهم شده است. و از آنجا که ریشه یابی کلمه «تقوی» شناخت و مواضع آن را در کتاب و سنت آسان می سازد، لذا در این مقاله، ماده «تقوی» را مورد بحث قرار می دهیم. هیأت کلمه «تقوی» به گونه ای است که گهگاه خواص را نیز دچار اشکال می سازد،

از این رو در مفاهیم مورد نظر نیز خلل ایجاد می‌شود. گرچه نیز بنا بر خاصیت تحقیق، نخواهم توانست تمام مشکل را حل کنم، ولی در این مقاله در صدد آنم که اصیل‌ترین گفته‌های مؤسسان این فن را در نهایت اختصار در معرض نمود دانش پژوهان قرار دهم.

### تقوی در لغت

در آغاز مصادر ثلاثی مجرد این کلمه را مطرح می‌کنم، و سپس به واژه‌ها و مشتقات و معانی آنها از نظر علمای لغت می‌پردازم.

وَقَايَةٌ: مصدر است از «وَقَى، يَقِي»<sup>۱</sup> و به معنای: نگاه داشتن<sup>۲</sup> و هرچه که بدان چیزی را نگاه دارند<sup>۳</sup>، و مانع بین دو چیز<sup>۴</sup>، آمده است.

وَقَايَةٌ: مصدر است از «وَقَى، يَقِي»<sup>۵</sup>، و به این معانی آمده است: نگاه داشتن و حفظ کردن<sup>۶</sup>، و مانع بین دو چیز<sup>۷</sup> که بدان چیزی را نگاه دارند<sup>۸</sup>، و به معنای معجز (روسری) زنان<sup>۹</sup> نیز استعمال شده است<sup>۱۰</sup>.

- ۱- العین، خلیل بن فرامیدی، قم، ۱۴۰۵ هـ، ج ۵، ص ۲۳۸؛ لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور افریقی، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۳۷۴ هـ، ج ۱۵، ص ۴۰۱؛ البستانی، شیخ عبدالله بستانی لبنانی، بیروت، ۱۹۲۷ م، ج ۲، ص ۲۷۴۳؛ تاج العروس، محمد مرتضی حسینی زبیدی، بیروت، ۱۳۰۶ هـ، ج ۱۰، ص ۳۹۶؛ صحاح اللغة، ابونصر اسماعیل بن حماد جوهری، بیروت، ۱۳۹۹ هـ، ج ۶، ص ۲۵۲۶؛ المخصص، علی بن اسماعیل اندلسی (ابن سیده)، بیروت، ۱۳۲۱ هـ، ج ۱۳، ص ۹۳؛ مجمع البحرین، فخرالدین طریحی، نجف، ۱۳۷۹ هـ، ج ۱، ص ۴۵۳.
- ۲- لسان العرب، همان جا؛ البستان، همان جا؛ تاج العروس، همان جا.
- ۳- العین، همان جا؛ تاج العروس، همان جا.
- ۴- المخصص، همان جا.
- ۵- لسان العرب، همان جا؛ تاج العروس، همان جا؛ البستان، همان جا؛ مجمع البحرین، همان جا؛ العین، همان جا؛ جمهرة اللغة، همان جا.
- ۶- لسان العرب، همان جا؛ تاج العروس، همان جا؛ البستان، همان جا؛ مجمع البحرین، همان جا.
- ۷- المخصص، همان جا.
- ۸- تاج العروس، همان جا؛ جمهرة اللغة، ابوبکر ابن درید از دی بصری، حیدرآباد دکن، ۱۳۴۵ هـ، ج ۱، ص ۱۸۶؛ العین، همان جا.
- ۹- لسان العرب، همان جا؛ صحاح اللغة، همان جا.
- ۱۰- محیط المحيط، معلم بطرس بن بولس لبنانی، بیروت، ۱۲۸۶، ج ۲، ص ۲۳۷۸، «نون وقایه نزد

وَقَايَة: تمام خصوصیات «وقایه» - به کسر واو - را دارد<sup>۱</sup>.

وَقَاء: اسم است از «وَقَى، يَقِي»<sup>۲</sup> و به معنای چیزی است که با آن چیز دیگری را نگاه دارند<sup>۳</sup>. و خلیل بن احمد اضافه می کند که چنین چیزی را «وقاء» و «وقایه» نامند<sup>۴</sup>.

وَقَاء: اسم است از «وَقَى، يَقِي»<sup>۵</sup>، و به معنای «وقاء» می باشد، و به چیزی گویند که با آن، چیز دیگری را حفظ کنند<sup>۶</sup>.

واقیة: مترادف «وقایت» و مانند کلمه عافیت، مصدر است از «وَقَى، يَقِي»<sup>۷</sup> و از «وَقَى، يَوْقَى»<sup>۸</sup> و جمع آن «واقیات» است<sup>۹</sup>، با معانی زیر:

۱ - چیزی است که با آن، چیز دیگری را حفظ کنند<sup>۱۰</sup>.

۲ - مؤنث «واقی» است<sup>۱۱</sup>.

۳ - حمایت و محافظت نمودن از اذیت است<sup>۱۲</sup>.

وَقَى: مصدر است از «وَقَى، يَقِي»<sup>۱۳</sup> و از «وَقَى، يَوْقَى»<sup>۱۴</sup> و به معنای محافظت<sup>۱۵</sup> و نگهداری از اذیت و آزار<sup>۱۶</sup> دیگران، و تمام توان را به کار بستن، آمده است<sup>۱۷</sup>.

نحویان نونی است که به آخر کلمات، قبل از یای متکلم در می آوردند، تا آن را کسره دادن نگه دارد.

۱ - لسان العرب، همان جا؛ تاج العروس، همان جا؛ البستان، همان جا.

۲ - مجمع البحرین، همان جا؛ المنجد فی اللغة، لویس معلوف، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ هـ. ش،

ص ۹۱۵.

۳ - جمهرة اللغة، ج ۳، ص ۲۶۶؛ صحاح اللغة، همان جا.

۴ - العین، همان جا. ۵ - المنجد فی اللغة، همان جا.

۶ - صحاح اللغة، همان جا. تاج العروس، همان جا؛ جمهرة اللغة، همان جا؛ مجمع البحرین، همان جا.

۷ - البستان، همان جا؛ تاج العروس، همان جا. ۸ - المنجد فی اللغة، همان جا.

۹ - البستان، همان جا؛ لسان العرب، همان جا. ۱۰ - لسان العرب، همان جا؛ العین، همان جا.

۱۱ - البستان، همان جا.

۱۲ - البستان، همان جا؛ تاج العروس، همان جا.

۱۳ - جمهرة اللغة، ج ۱ ص ۱۸۶؛ المنجد فی اللغة، همان جا؛ البستان، همان جا؛ العین، همان جا؛

لسان العرب، همان جا. ۱۴ - المنجد فی اللغة، همان جا.

۱۵ - جمهرة اللغة، ج ۱ ص ۱۸۶. ۱۶ - تاج العروس، همان جا.

۱۷ - العین، همان جا.

أَوَاقٍ: جمع «واقیه» است. در اصل «وواق» بوده و چون اجتماع دو «واو» در یک جا ناپسند است «واو» اول آن قلب به همزه شده است.<sup>۱</sup>

واقٍ: اسم فاعل از «وقی، یقی» است<sup>۲</sup> و به معنای مانع نیز استعمال شده است، «وَمَا لَهُمْ مِنْ وَاقٍ»<sup>۳</sup>؛ یعنی برای آنان مانعی نیست<sup>۴</sup>. و «فَرَسٌ وَاقٍ»، به معنای اسبی است که سُم بر جای می نهد و از درد سُم راه نرود و سُم از جای بلند نکند<sup>۵</sup>. و «سَرَجٌ وَاقٍ» زینی را گویند که پشت ستور را ریش نکند<sup>۶</sup>.

تُقَاه: مصدر است از باب افتعال، از «وقی، یقی» و شاید هم جمع باشد<sup>۷</sup>.

ابوعلی فارسی گوید: بهتر است که آن را مصدر بدانیم، چون در آیه مبارکه «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً»<sup>۸</sup> در قرائتی دیگر، چنین آمده است: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تَقِيَةً»<sup>۹</sup>.

ابوالعباس گوید: حمید در این آیه به خاطر وجهی «تقیه» خوانده، ولی بهتر آن است که قول علمای عرب را بپذیریم که «تقاه» را مصدر می دانند.

ابن اعرابی گوید: «تقاه» و تقیة و تقوی و اتقاء همه یکی است.

و منذری از ابوالعباس روایت کرده که از ابن اعرابی شنیده، که گفته است: مفرد «تقی» تقاه است، مثل طلاة و طلی، و این دو کلمه نادرند<sup>۱۰</sup>.

خلیل بن احمد گوید: «تقاه» جمع است که به «تقی» جمع بسته می شود، همان طوری که می گویند جمع «أباه» اُبی می شود و اضافه می کند که «تقاه» بر وزن فُعلة است، مثل تُهَمَة و تُكَاة، لکن مخفف گردیده و همزه آن قلب به الف شده<sup>۱۱</sup> و به صورت «تقاه» در آمده است.

طریحی گوید: «تقاه» در اصل «وقاه» بوده است، و «تقیة» و «تقاه» دو اسمند که به جای

۱- البستان، همان جا.

۲- تاج العروس، ج ۱، ص ۳۹۷.

۳- سورة رعد، آیه ۳۴.

۴- تاج العروس، همان جا.

۵- صحاح اللغة، همان جا؛ فرهنگ نفیسی، دکتر علی اکبر نفیسی، تهران، ۱۳۴۴ هـ. ش، ج ۵،

ص ۳۸۱۲.

۶- العین، ج ۵، ص ۲۳۹.

۷- لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۲.

۸- سورة آل عمران، آیه ۲۸.

۹- لسان العرب، همان جا.

۱۰- تهذیب اللغة، محمد بن احمد ازهری، قاهره، ۱۹۶۷ م، ج ۹، ص ۲۵۸.

۱۱- العین، همان جا.

«اتقاء» استعمال می‌شود و جمع آن «تقی» است، و در قرآن که آمده: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً»<sup>۱</sup> به معنای اتقاء<sup>۲</sup> است.

در این باره جوهری گوید: «تقاة» و «تقیة» به یک معنی است<sup>۳</sup>.

اتقاء: مصدر باب افتعال از «وقی، یقی»<sup>۴</sup> ماضی آن «اوتقی» بوده که واو آن به علت کسره ماقبل، قلب به یاء شده، سپس به تاء مبدل و آنگاه در تاء ادغام شده است، همان‌گونه که اتقاء نیز در اصل «اوتقاء» بوده است<sup>۵</sup>.

بعضی گفته‌اند: واو آن قلب به تاء و تاء در تاء ادغام شده<sup>۶</sup> و «اتقاء» به معنای پرهیزکاری<sup>۷</sup>، و مانع بین دو چیز، آمده است<sup>۸</sup>. و در حدیث وارد شده: «إِنَّمَا الْإِمَامُ جُنَّةٌ يَتَّقِي بِهَا»<sup>۹</sup>، یعنی امام سپری است که به وسیله آن در برابر دشمن دفاع می‌شود. و در حدیث دیگر آمده است: «كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ ... إِتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) ...»<sup>۱۰</sup> یعنی، هرگاه جنگ بر ما فشار می‌آورد و سخت می‌شد، برای حفظ خود به پیامبر (ص) پناه می‌آوردیم.

تقی: اسم فاعل از ماده «وقی» و از باب افتعال<sup>۱۱</sup> است. ابن سیده گوید: اسم فاعل «متقی» است که در اصل «موتقی» بوده، واو آن چون ساکن بوده، قلب به تاء و تاء آن در تاء افتعال ادغام شده است<sup>۱۲</sup>.

تقوی: اسم و از «اتقاء» که در اصل «وقیا» بوده، گرفته شده است. واو آن قلب به تاء

پرتال جامع علوم انسانی

- ۱- سورة آل عمران، آیه ۲۸.
- ۲- مجمع البحرين، همان جا.
- ۳- صحاح اللغة، همان جا.
- ۴- المنجد فی اللغة، همان جا.
- ۵- صحاح اللغة، همان جا؛ البستان، همان جا.
- ۶- المخصص، همان جا؛ تهذیب اللغة، همان جا.
- ۷- البستان، همان جا.
- ۸- المخصص، همان جا.
- ۹- المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث، چاپ لیدن، ج ۱، ص ۳۸۰، به نقل از صحیح بخاری (جهاد ۱۰۹)، در کتاب مذکور، عبارت چنین آمده است: «وَأَمَّا الْإِمَامُ جُنَّةٌ يُقَاتِلُ مِنْ وَرَائِهِ وَيَتَّقِي بِهِ».
- ۱۰- المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث، چاپ لیدن، ج ۷، ص ۲۹۷، به نقل از مسند احمد بن حنبل (ج ۱)، ص ۱۵۶.
- ۱۱- المنجد فی اللغة، همان جا.
- ۱۲- المخصص، همان جا.

شده، و یای آن قلب به او شده است<sup>۱</sup> تا بین اسم و صفت آن فرق گذاشته شود، مثل خَزْنًا (زن تشنه) و صَدْيَا (زن شرمنده)<sup>۲</sup>. بعضی گفته‌اند: اصل کلمه «تقوی»، «وَقْوَى» بر وزن فَعْلَى است چون مفتوح بوده، و او آن قلب به تاء شده<sup>۳</sup>، و به معنای پرهیزگاری، به کار رفته است<sup>۴</sup>.

### تقوی در اصطلاح

طُرِحِي گوید: «تقوی» طاعت، عبادت، خدا ترسی و ترس از عظمت الهی است همچنان که خداوند می‌فرماید: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»<sup>۵</sup> و اضافه می‌کند که تقوی در قرآن مجید، به معنای زیر آمده است:

- ۱- در آیه مبارکه «فَاتَّقُوا اللَّهَ»<sup>۶</sup> که مراد خدا ترسی و ترس از عظمت الهی است.
- ۲- در آیه مبارکه «إِتَّقِ اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ»<sup>۷</sup> مراد طاعت و نماز است.
- ۳- در آیه مبارکه «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»<sup>۸</sup> به معنای منزله کردن از گناهان است، و معنای حقیقی تقوی همین معناست.
- ۴- تقوی، به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نیز تفسیر شده است<sup>۹</sup>.
- ۵- تقوی، دوری کردن از عقوبت حق است، به واسطه انجام طاعات حق و احتراز از محرّمات<sup>۱۰</sup>.
- ۶- تقوی، فقط پرهیز از محرّمات است، و گفته‌اند: «التَّقْوَى، مُجَابَبَةُ مَا يَبْغَدُكَ عَنِ اللَّهِ»<sup>۱۱</sup>.

۱- لسان العرب، همان‌جا؛ المخصص، همان‌جا؛ صحاح اللغة، همان‌جا؛ البستان، همان‌جا.

۲- تاج العروس، ج ۱۰، ص ۱۱۳ و ۳۹۶؛ البستان، همان‌جا.

۳- تاج العروس، همان‌جا؛ العين، همان‌جا؛ المخصص، همان‌جا؛ مجمع البحرین، همان‌جا؛

مصباح المنیر، احمد بن علی فیومی، مصر ۱۳۵۲ هـ، ج ۲، ص ۳۰۱.

۴- مجمع البحرین، همان‌جا.

۵- سورة بقره، آیه ۱۹۷.

۶- سورة بقره، آیه ۴۱.

۷- سورة آل عمران، آیه ۱۰۲.

۸- مجمع البحرین، همان‌جا.

۹- سورة نور، آیه ۵۲.

۱۰- فرهنگ معارف اسلامی، دکتر سجادی، چاپ شرکت مؤلفان، ۱۳۶۲، به نقل از دستورالعلماء، ج ۲،

۱۱- همان، به نقل از طبقات، ص ۴۶۰.

۷- فیض کاشانی (ره) گوید: «تقوی، آن است که محامد حق را وقایت خود سازد. و نیز همه کمالات و فضائل به حضرت او کند و خدای با چنین کسی باشد، چنانچه در سوره نحل، آیه ۱۲۸ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ»<sup>۱</sup>.

۸- دکتر سجادی گوید: «در شرح تعرف است که اصل تقوی بر دو معنی است: یکی ترسیدن و دیگری پرهیز کردن. و تقوای بنده از خداوند بر دو معنی است، یا خوف از عقاب است و یا از فراق باشد. از غیر حق پرهیز کند و یا غیر او نیاراید تا از خدا جدا نماند و پرهیز کند از آنچه بدو میل نماید، زیرا هر اندازه که به غیر حق مایل باشد، از حق دور باشد. معروف کرخی گوید: «قُلُوبُ الطَّاهِرِينَ تُسْرِحُ بِالتَّقْوَى وَ تُزْهَرُ بِالتَّبَرِّ وَ قُلُوبُ الْفُجَّارِ تَنْظُمُ بِالْفُجُورِ» (طبقات، ص ۹۰)؛ قلب پاکان با تقوی باز و بانیکی شکفته می شود و قلب فجار با گناهان به ظلمت در می آید. و گفته اند تقوی در سه چیز شناخته می شود: در گرفتن، در مانع شدن، و در گفتار. و بعضی از بزرگان گفته اند: تقوی از گناه دوری کردن و از نفس جدا گشتن است<sup>۲</sup>.

تَقَى: مثل غَنَى، صفت مشبهه و به معنای پرهیزکار و متقی است<sup>۳</sup>.

در این باره، ابن سیده گوید: در «تَقَى» مدح بیشتری از «مُتَقَى» فهمیده می شود، چون ابنای «تَقَى» بر صفتی است که برای مبالغه بکار رود<sup>۴</sup>.

در نحوه اشتقاق این کلمه، میان لغویان اختلاف است، از هری گوید: «تَقَى» در اصل «وَقْوَى» بر وزن فَعُول بوده، و اوِ اوّل آن قلب به تاء شده و اوِ دوم آن قلب به یاء، و در یاء ادغام شده است. و ابن انباری گوید: «تَقَى» در اصل «وَقَى» بر وزن فَعِيل بوده و از این رو جمع «تَقَى» اتقیاء<sup>۵</sup> است. زبیدی گوید: بهتر آن است که گفته شود «تَقَى» در اصل «وَقْوَى» بر وزن فَعُول است<sup>۶</sup>. و ابوبکر گوید: به نظر من «تَقَى» بر وزن فَعِيل بوده و یای اوّل آن در یای دوم

۱- همان، به نقل از دستورالعلماء، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲- همان، به نقل از شرح تعرف، ج ۳، ص ۱۳۱.

۳- تهذیب اللغة، ج ۹، ص ۳۷۴؛ صحاح اللغة، همان جا؛ البستان، همان جا.

۴- المخصص، همان جا.

۵- تهذیب اللغة، همان جا.

۶- تاج العروس، همان جا.

ادغام شده، چون جمع آن «اتقیاء» است. همان طور که در «وَلّٰی» گفته شده، و جمع آن «اولیاء» است. و نیز «تَقٰی» رابه «تقواء» جمع بسته‌اند، ولی این جمع نادر است و سیبویه این گونه جمع را منع کرده است.<sup>۱</sup>

تَقٰی: ابن برّی گوید: «تَقٰی، یَتَقٰی» مثل «قَضٰی، یَقْضٰی» است، تَقٰی اللّٰهُ تَقٰیاً، یعنی برسید از خدا. تاء «تَقٰی» بدل از واو است، به علت ساکن بودن تاء در اول کلمه، همزه وصل آورده‌اند ولی در این هیأت «تَقٰی» چون تاء آن متحرک است، همزه را حذف کرده‌اند. و مشهور این است که گفته می‌شود: «تَقٰی، یَتَقٰی»<sup>۲</sup>. ابن سیده گوید: عرب می‌گوید: «تَقٰی، یَتَقٰی» با فتح تاء در صورتی که ظاهر این است که گفته شود «تَقٰی، یَتَقٰی» با سکون تاء، ولی این وزن بنا بر حذف است و اصل آن «اتَقٰی، یَتَقٰی» بوده، فاء الفعل که تاء اول باشد همراه با الف وصل را از «اتَقٰی» حذف کرده‌اند و در مستقبل نیز تاء اول به تبعیت از ماضی حذف شده و «یَتَقٰی» به فتح تاء، باقی مانده است و فعل امر آن «تَقِ» می‌شود که در اصل «اتَقِ» بوده است، و در مستقبل «یَتَقٰی» با سکون تاء، نیامده است، چون اگر چنین می‌بود باید امر آن «اتَقِ» باشد، همان طوری که در «یرمی» امر آن «ارم» می‌شود و در «یتخِذ» گفته می‌شود «یتخِذ» بدون تشدید، و ماضی آن «تَخَذَ» است.

زجاج گوید: اصل «تَخَذَ»، «اتخذ» بوده است. ابن سیده اضافه می‌کند و می‌گوید: ولی به نظر من گفته زجاج صحیح نیست، چون اگر در اصل «اتخذ» می‌بود، بایستی ماضی آن «تَخَذَ» به فتح خاء - باشد، در حالی که هیچکس این کلمه را به فتح خاء، تلفظ نکرده است.

ابن سکیت گوید: اصل «یَتَقٰی»، «یَتَقٰی» بوده که تاء اول آن حذف شده است و به عقیده سیبویه، لغویان در مستقبل آن گفته‌اند: «یَتَقٰی» به فتح تاء، هر چند که ماضی آن «تَقٰی» است، چون اصل «تَقٰی»، «اتقی» بوده و در مستقبل به اصل آن بازگشته است و با تخفیف «یَتَقٰی» گفته‌اند: «یَتَقٰی»<sup>۳</sup>.

جوهری گوید: «اتقی» در اصل «او تَقٰی» از باب افتعال بوده که واو آن به علت کسره ماقبل، به یاء تبدیل شده و سپس قلب به تاء، و در تاء دوم ادغام شده است، و چون «وقی»

۱- تهذیب اللغة، ج ۹، ص ۲۵۷، تاج العروس، همان جا.

۲- المخصص، ج ۱۴، ص ۲۱۹.

۳- لسان العرب، همان جا.



در باب افتعال زیاد استعمال شده - که حرف اول آن تاء است ، مثل تقوی و تقاء ... - علما خیال کرده‌اند تاء از حروف اصلی فعل است ، از این رو گفته‌اند : در اصل «اتقی ، یتقی» - به فتح تاء در هردو - بدون تشدید بوده ، ولی چون مثالی پیدا نکرده‌اند که این مورد را به آن نسبت دهند ، لذا گفته‌اند : «تقی ، یتقی» مثل «قضی ، یقضی» است ... که در امر نمودن به مرد گفته می‌شود : «تقی» و به زن گفته می‌شود «تقی» چون امر از «یتقی» با تخفیف بنا شده ، و در فعل مستقبل چون تاء حرکت داشته ، از همزه بی‌نیاز بوده و حذف شده است<sup>۱</sup> .

از هری گوید : «اتقی» در اصل «او تقی» بوده ، واو قلب به تاء و تاء ادغام شده ، سپس همزه وصل و واوی را که قلب به تاء شده ، حذف کرده‌اند و گفته‌اند : «تقی ، یتقی» که به معنای «توقی» است ، و اگر گفتند «تقی ، یتقی» یعنی آن شخص «تقی» شده است ، که در صورت اول «تقی ، یتقی» استعمال شده است و اضافه می‌کند که اصل کلمه «تقی» از «وقی ، یقی» بوده است ، اما تاء با این حروف به گونه‌ای همراه شده که مانند حروف اصلی کلمه در آمده است ، از این رو «وقی» را در باب «تاء» آورده‌ام<sup>۲</sup> .

به گمان سیبویه کلمه «تقی الله» در جمله «تقی الله رجلاً فعلاً خیراً» در اصل «اتقی الله» بوده که همزه آن را حذف و تاء آن را مخفف کرده‌اند ، و زمانی که می‌گویی «تقی الله» و «یتقی الله» بنا بر نظر کسی است که دو شکل کلمه «تعلم» و «تعلّم»<sup>۳</sup> را صحیح می‌داند .

توقیة: مصدر باب تفعیل از وقایه است<sup>۴</sup> و کلمه «وقاء» بهتر است که بدون تشدید تلفظ شود و همان طوری که در قرآن آمده : «فوقاهم الله شر ذلك الیوم»<sup>۵</sup> بدون تشدید قرائت شده است<sup>۶</sup> .  
تقیاً: کمترین چیزی را گویند که با آن از میهمان پذیرایی می‌شود<sup>۷</sup> .

تقی: لغویان در باره «تقی» اختلاف نظر دارند . ابوالعباس مبرد گوید : تاء زاید است و «تقی» بر وزن «تعل» است . زجاج گوید : یاء ، منقلب از واو است و در اصل «وقی» بر وزن

۱ - صحاح اللغة ، همان جا .

۲ - تهذیب اللغة ، همان جا ؛ لسان العرب ، ج ۱۵ ، ص ۴۰۳ .

۳ - البستان ، همان جا .

۴ - البستان ، همان جا .

۵ - سورة انسان ، آیه ۱۱ .

۶ - البستان ، همان جا .

۷ - البستان ، همان جا ؛ لسان العرب ، همان جا .

«فَعَلَ» است، مانند «تُكَاة» و «تُخَمَة» که در اصل «وُكَاة» و «وُخَمَة» بوده است<sup>۱</sup>. از ابو العباس روایت شده که از ابن اعرابی شنیده که می گوید: «تُقَى» جمع «تُقَاه» است، مثل «طُلاه و طُلَى» و این دو کلمه نادرند<sup>۲</sup>. جوهری گوید: «تُقَى» و «تقوی» به یک معناست<sup>۳</sup>.

وَقَى: بر وزن فعیل از ماده «وقی» و به معنای تقی و پرهیزگار است. ابن انباری گوید: «تَقَى» در اصل «وَقَى» بر وزن فعیل بوده، چون جمع آن «اتقیاء» می شود<sup>۴</sup>.

اتقی: در اصل «أوقی» بوده که واو آن بدل به تاء شده است<sup>۵</sup>، و وقتی گفته می شود: «هُوَ اتَّقَى مِنْ فُلَانٍ». یعنی او از فلانی، تقوای بیشتری دارد<sup>۶</sup>.

تقیه: جوهری گوید: «تقیه» و «تقاه» به یک معنی است<sup>۷</sup>. و ابن اعرابی گوید: «تقیه و تقاة و اتقاه» همه یک حکم را دارند<sup>۸</sup>.

مفید گوید: «تقیه» در اصطلاح علمی، مستور داشتن اعتقاد باطنی و کتمان در برابر مخالفان، به خاطر اجتناب از زیانهای دنیوی و معنوی است و در قرآن کریم آمده است<sup>۹</sup>:  
 «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»<sup>۱۰</sup>. یعنی مسلمانها، نباید کفار را در برابر مسلمانها، یاران و مددکاران و سرپرستان خود قرار دهند و هر کس چنین کاری کند، پس هیچ گونه ارتباطی با خدا ندارد، مگر این که از آنها بترسید و تقیه کنید، و خدا شما را از مجازات خودش بر حذر می دارد و بازگشت همه به سوی خدا است.

در این آیه دقیقاً معنای نگهداری و محافظت از جان مطرح شده و فرموده: مگر این که از آنها بترسند ترسیدنی، و تقیه کند تقیه ای، که جنبه سپر بودن را دارد.

توقی: «توقی» و «اتقی» هر دو به یک معنا آمده است<sup>۱۱</sup>، و به معنای تجنب و دوری کردن

۲- لسان العرب، همان جا.

۱- المخصص، همان جا.

۴- تهذیب اللغة، همان جا.

۳- صحاح اللغة، همان جا.

۶- البستان، همان جا.

۵- المخصص، همان جا.

۸- لسان العرب، همان جا.

۷- صحاح اللغة، همان جا.

۹- سورة آل عمران، آیه ۲۸.

۱۰- صحاح اللغة، همان جا؛ لسان العرب، همان جا.

۱۱- مجمع البحرين، همان جا.

است.<sup>۱</sup>

خلاصه:

در این مقاله، ضمن اشاره مختصری به ضرورت شناسایی واژه تقوی از جهت اقتضای عمل به آن، واژه‌های مختلف از ریشه تقوی و چگونگی اعلال و قلب آنها و اختلاف لغویان، مورد بررسی قرار گرفته است<sup>۲</sup>، و برای انجام این منظور از اصیل‌ترین کتابهای لغت از قرن دوم هجری تا به‌اکنون، استفاده کرده‌ام و به‌نتایجی به شرح زیر دست یافته‌ام:

۱- لغویان در باره ریشه‌یابی کلمه «تقوی» به‌لحاظ ظاهر لفظ، نظرات متمایزی ابراز داشته‌اند، بعضی مانند ازهری با قاطعیت کلمه «تَقَوَى» را از «وَقَى، یَقِی» می‌داند، از این رو اعتراف می‌کند که تاء در این کلمه آن چنان جای گرفته و به‌جای فاء‌الفعل در آمده که دیگر صحبتی از واو در بین نیست، پس کلمه «وقی» و دیگر مشتقات آن را در «تهذیب‌اللغة» در ردیف «تقی» ذکر کرده است.<sup>۳</sup> ابن درید کلمه «وقی» را از «قاء، یقیی قِیاً» مشتق می‌داند و آن را در ردیف «قاء» آورده و به‌نظر می‌رسد که کلمات «وقاء» و «قواء» را از یک منبع تلقی کرده است.<sup>۴</sup>

ولی آنچه از گفته بیشتر قریب به اتفاق اهل لغت، استفاده می‌شود این است که «تقوی» و دیگر مشتقات مورد بحث، در اصل از ماده «وقی» گرفته شده است.<sup>۴</sup>

۲- کلمه «تقوی» در قرآن، حدیث، و سخن بزرگان، در محورهای ترس، خداپرستی، پرهیز و خودداری از هرگونه انحراف، مبارزات نفسانی و جسمانی، و حفظ جان و روح از آفات دور می‌زند. و اگر احياناً در معانی دیگر هم به کار رفته به‌خاطر مناسباتی بوده که با این معانی داشته است. لذا می‌توان ادعا کرد که تمامی کلمات و لغات مختلف، تنها

۱- تهذیب‌اللغة، همان‌جا.

۲- جمهرة‌اللغة، ج ۱، ص ۱۸۶؛ ج ۳، ص ۲۶۶.

۳- لسان‌العرب، همان‌جا؛ مجمع‌البحرین، همان‌جا؛ البشائر، همان‌جا؛ صحاح‌اللغة، همان‌جا؛

مصباح‌المیز، همان‌جا؛ محیط‌المحیط، همان‌جا؛ تاج‌العروس، همان‌جا.

۴- تهذیب‌اللغة، همان‌جا؛ جمهرة‌اللغة، ج ۱، ص ۱۸۶؛ ج ۳، ص ۲۶۶.

یک هدف را دنبال می‌کند و آن «پرهیز» است، گو این‌که وسایل پرهیز در هر مورد به شکل خاصی متصور است.

خداوند متعال نیز با امر اکید به تقوی<sup>۱</sup> پرهیزکاران را نجات‌یافتگان شمرده<sup>۲</sup> و تنها تقوی را ملاک ارزش و اعتبار انسانها قلمداد کرده<sup>۳</sup>، و آنان را از نیکوکاران به حساب آورده و خود را حامی آنان معرفی کرده است<sup>۴</sup>. بنابراین، بین تقوا و انسان بودن و خدای گونه شدن گفتار و کردار و پندار انسانها، یک رابطه مستقیم برقرار است. و تصور نمی‌رود که انسان به دور از تقوا بتواند به وظایف و شؤون انسانی خود به نحو کامل پایبند باشد، چون نفس سرکش همواره انسانها را به سوی بدیها می‌کشانند، مگر آن‌که خدای توانا یاریش فرماید<sup>۵</sup>، چه آن‌که اگر انسان با خدا نباشد، نه تنها راه حق و حقیقت را نمی‌بیند و یا نمی‌شناسد، بلکه امیال نفسانی با کمک و سوسه‌های شیطانی، با شوق و عشق فراوان به دنبال انحرافات می‌رود، و احیاناً اعمال ناستوده خود را با تأویلات و توجیهاتی همراه می‌سازد<sup>۶</sup>.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

- ۱- سوره آل عمران، آیه ۱۰۲ «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته».
- ۲- سوره نور، آیه ۵۲ «و من یطع الله و رسوله و یخش الله و یتهق فاولئک هم الفائزون».
- ۳- سوره حجرات، آیه ۱۳ «ان اکرمکم عند الله اتقاکم».
- ۴- سوره نحل، آیه ۱۲۸ «ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون».
- ۵- سوره یوسف، آیه ۵۳ «و ما ابری نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی».
- ۶- سوره انعام، آیه ۴۳ «و لکن قست قلوبهم و زین لهم الشیطان ما کانوا یعملون».